

بسمه تعالی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الرَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ الَّتِي اسْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ صَاحِبِ اللُّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ النَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.» [1]

ان شاء الله سال جديد، سال برکت و سعادت مندی دنیا و آخرت و موفقیت های روزافزون برای شما عزیزان و همه شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم السلام و نظام جمهوری اسلامی بوده باشد.

بحث در ما يتطهر بالاسلام بود که با این مطهر چه چیزهایی طاهر می شود. گفتیم که اهم موارد مورد بحث، ده مورد بود. رسیدیم به مورد سوم که رطوبات متصله به کافری است که مسلم شده است آن هم رطوباتی که در زمان کفر ملاقات با نجاسات خارجیه نکرده باشد و فقط ملاقات با بدن این کافر کرده است.

خب نتیجه بحث که بحث طولانی هم بود، این شد که بله این رطوبات هم مثل آب دهانش، مثل اشک چشمش و نخامه او، آب بینی او و امثال این ها پاک می شوند به تبع اسلام او طبق بیانی که ایشان بعدا می فرمایند یا در این جا اسلام مطهر این ها هم هست.

در عروه که این طور فرموده است:

« الثامن: الإسلام؛ و هو مطهر لبدن الكافر و رطوباته المتصلة به من بصاقه و عرقه و نخامته و الوسخ الكائن على بدنه» [2]

دو تعلیقه نسبت به حکم رطوبات متصله به بدن کافر مسلمان شده: (3:47)

دو تعلیقه وجود دارد.

تعلیقه اول: خروج عرق از حکم

رطوبات متصله به بدن کافر مسلمان شده (3:48)

عده‌ای از اعظم نسبت به خصوص عرق تأمل دارند. بعضی‌شان فرمودند:

«الاحوط الاجتناب من ما علی جسده من عرق زمان الکفر.»

بصاق را اشکال نکردند. نخامه را اشکال نکردند. سایر رطوبات متصله را اشکال نکردند اما آن عرقی که در زمان کفر روی بدنش بوده، اگر باقی باشد بعد الاسلام مثلاً هوا گرم بود و هنوز اسلام نیاورده بود و بدنش متعرق شده بود و آمد شهادتین داد، بعضی فرمودند که این عرق به نجاستش باقی است به احتیاط واجب. مرحوم استهباناتی رضوان الله علیه که از فقهای بزرگ بود و شیخ شیخنا الاستاد بود، در حاشیه عروه فرموده: «الاحوط الاجتناب من ما علی جسده من عرق زمان الکفر.»

بعضی فرمودند:

«ینبغی الاحتیاط فی العرق الکائن علی بدنه المترشح فی زمان کفره.» [3]

مرحوم آیت الله نجفی مرعشی رضوان الله علیه این گونه تعلیقه‌ای دارند.

یا سیدنا الاستاد مرحوم آقای فانی اصفهانی فرموده:

«الاحوط المعاملة مع عرقه معاملة سایر النجاسات الخارجية.»

این بزرگانی هستند که در خصوص عرق این فرمایش را فرمودند.

وجوه این خروج: (5:51)

ما الوجه فی ذلک؟ تخصیص این رطوبت از بین سایر رطوبات به احتیاط یا فتوا چیست؟

وجوهی ممکن است برای این احتیاط گفته بشود.

وجه اول: (6:10)

وجه اول این است که مهم‌ترین دلیل بر مطهریت اسلام نسبت به رطوبات متصله این بود که این رطوبات معمولاً همراه کسی که اسلام می‌آورد هست. کسی که اسلام می‌آورد خب آب دهان دارد، آب بینی دارد. این رطوبات معمولاً با کافری که مسلم می‌شود هست. و اگر این‌ها به اسلام پاک نمی‌شدند، قهراً چون غلبه دارد، کثرت دارد، باید در شریعت، در روایات، در سیره متشرعه می‌ماند که بله به هر کسی که مسلمان شد، می‌گفتند آب دهانت را باید بریزی. این آب دهان پاک نیست. نخامه‌ها پاک نیست. این کثرت باعث می‌شد که این امر به شستشوی از این‌ها، اجتناب از آن‌ها در شریعت، در روایات، در سیره متشرعه بماند و چون چنین مطلبی در بین احادیث، سیره، تاریخ، در بین متشرعه

نیست، این کشف می‌کند از عدم وجود نهی از این‌ها و عدم امر به اجتناب از این‌ها. دلیل مهم این بود.

خب این دلیل مهم مقومش چه بود؟ کثرت، غلبه، چون زیاد است. این زیاد بودن است که ملازمه دارد نهی از او با ماندگاری در تاریخ و در بین متشرعه اما چیزهایی که کثرت ندارد بلکه گه‌گداری واقع می‌شود، این گونه نیست که اگر نهی از آن شده، پایدار بماند چون آن قدر زیاد نیست. و عرق کردن بدن کافر یک امری مثل آب دهان نیست که الا و لابد همراه کافر باشد. این عرق لازم دارد که یک فصل گرمایی باشد و آن شخص هم قبل از اسلامش در حرارت قرار گرفته باشد و بدنش متعرق شده باشد و عرق‌ها هم باقی باشد و حالا اسلام آورده باشد. اما اگر زمستان باشد، بهار باشد، عرق نکرده و یا اگر در تابستان هم هست و با سرعت آمده، حالا نشسته تا عرق‌هایش خشک شده و بعد دارد اسلام می‌آورد.

سؤال: خب عربستان گرم بوده.

جواب: بله. عربستان هم همه سالش این جور نیست که گرم باشد. بنده خودم یک سفر حج مشرف شدم آن چنان سرد بود که در این جاها چنین سرمایی را ملاحظه نکرده بودم. سحر مسجد الحرام خیلی عجیب و غریب سرد بود.

پس بنابراین ممکن است این بزرگان چون تعلیلی نفرمودند وجهی که در نظر شریف‌شان بوده این باشد که دلیل عمده بر طهارت رطوبات متصله این است و این دلیل در مورد عرق نیست.

اشکال وجه اول: (10:18)

خب اگر این بزرگان دلیل فرمایش‌شان این است، پس اختصاصی نباید بدهند به عرق. اشک چشم هم همین جوره. آب دهان درسته همیشه هست اما اشک چشم چه؟ آن که از عرق هم شاید کمتر باشد. یا خلط دهان مگر چقدر هست. مگر همه وقتی اسلام آوردند این جور بوده که خلط دهان داشتند. بنابراین شما اگر می‌خواهید به این وجه عرق را استثناء کنید، امثال و اشباه دارد و باید مجموعه‌ی آن‌ها را استثناء بکنید.

وجه دوم: (11:05)

دلیل دیگری که ممکن است در نظر شریف این بزرگان باشد این است که کافر معمولاً مبتلای به جنابت غیرحلال است. بنابراین این عرق، عرق جنب از حرام می‌شود. و عرق جنب از حرام چه از مسلم، چه از کافر نجس است. و از این باب بخواهند بفرمایند که عرق کافری که مسلمان شده، نجس است.

اشکالات وجه دوم: (11:48)

اشکال اول:

این هم محل اشکال است به خاطر این که اولاً این که عرق جنب از حرام نجس باشد، اول کلام است و دلیل تامی بر نجاستش وجود ندارد. آن ادله‌ای که گفته نماز در آن نخوان، اعم است که به خاطر نجاست است یا به خاطر مانعیت است. از آن ادله نمی‌توانیم استفاده نجاست بکنیم. چون ندارد که بشور بلکه دارد در آن نماز نخوان. خب در آن نماز نخوان، ممکن است از جهت مانعیت باشد. پس اصل این که عرق جنب از حرام نجس است مطلب تمامی نیست.

اشکال دوم: (12:36)

و ثانیاً این که ما بگوییم کفار معمولاً مبتلا هستند به این که جنب هستند آن هم جنب از حرام، لاوجه له. چرا؟ برای خاطر این که اگر از باب نکاحی که در شریعت خودشان و مرام خودشان هست، لکلّ قوم نکاح. بنابراین جنابت‌شان جناب عن حرام نمی‌شود چون شارع امضاء کرده برای هر اهل ملت و نحلّه‌ای آن چه که در مذهب خود آن‌ها است. بنابراین جنابت‌شان عن حرام نمی‌شود. بله اگر کافری به حسب مذهب و مرام خودش، مثلاً زنا بکند، خب بله آن جنب از حرام می‌شود یا اگر استمناء در مذهب خودش محرم باشد، استمناء کند، خب این جنب از حرام ممکن است بشود اما آیا می‌توانیم بگوییم معمول کفاری که اسلام آوردند، مبتلای به این امور هستند؟ این مطلب را باید تفصیل داد. اگر یک جایی چنین بود، عرقش نجس است و الا ما نمی‌توانیم کسی را متهم بکنیم و این کار، حد قذف دارد. حتی نسبت به کافر هم ما حق نداریم که وقتی نمی‌دانیم مبتلای به یک امر حرام این جوری شده، بگوییم که تو یک جنابت حرامی را مرتکب شدی. به خصوص اگر گفتیم که کفار حین الکفر مکلف به فروع نیستند کما زعم مرحوم محقق خوبی. پس حرمت استمناء هم ندارند. اگر در مذهب خودش حرام نباشد، حرمت این امور فجوریه خب ممکن است بگوییم برای او نیست چون کفار مکلف به فروع نیستند. آن‌ها کل مسؤولیت و عقابی که دارند برای این است که کافرنند. برای این است که مسلم نیستند. برای این عقاب می‌شوند و جهنم می‌روند اما نه بخاطر کارهایی که در حین کفر انجام دادند. مکلف به آن‌ها نبودند. بنابر این مسلک خب باز فرض این که این عرق، عرق جنب از حرام بخواهد باشد، ضیق‌تر می‌شود.

سؤال: ...

جواب: یعنی قذف است و این قذف، حرام است. حالا حدّ داشته باشد یا نداشته باشد. یعنی اگر کسی به کافری بگوید که مثلاً تو زنا کرده‌ای، مرتکب قذف شده و قذف حرام است.

سؤال: ...

جواب: نه، این که همه‌شان تقید ندارند نمی‌شود گفت. خب بله عده‌ای‌شان هستند لاابالی

هستند و حالا در اعصار اخیر این لایبالی‌گری یک خرده بیشتر شده اما این که مثلاً بگویم که مسیحی‌ها تمام‌شان مرتکب امور فجوریه می‌شوند یا یهودی‌ها تمام‌شان مرتکب امور فجوری می‌شوند و حالا آمد مسلمان شد، چنین چیزی نیست.

پس این دلیل هم قانع کننده نیست.

وجه سوم: (16:26)

و اما دلیل سوم.

دلیل سوم این است که گفته بشود که بعضی فرمودند که دلیل بر این که رطوبات متصله را گفتیم پاک می‌شود، این است که آن رطوبات، جزء کافر است. فقط اجزاء کافر، دست و پا و چشم و این‌ها نیست بلکه آب دهان هم جزء بدنش است. این، جزء این هیكل انسانی است. همین طور که خونس جزء بدنش هست، آب دهانش هم جزء بدنش است و سایر رطوباتش هم جزء بدنش است. و چون دلیل می‌گوید: این اسلام باعث طهارت کافر می‌شود و کافر لیس الا اجزاء خودش و یکی از اجزایش هم رطوبات است. ولی عرق را هیچ کس نمی‌گوید جزء است. آب دهان جزء است ولی عرق که جزء نیست. پس از این جهت استثناء کرده‌اند.

اشکال وجه سوم: (17:34)

خب این مطلب هم اگر درست باشد، اشکالش این است که چرا تخصیص زدید به این عرق؟ خب نخامه هم جزء نیست. آن خلط سینه هم جزء بدن است؟ این‌ها هم امور زائد است ولو مناشأشان فرق می‌کند. آن عرق از منافذ پوست بیرون می‌آید ولی آن محل خروجش جای دیگری است. یا نخامه‌ی بینی، محل خروجش جای دیگری است. فرقی خیلی دیده نمی‌شود به این عرق و نخامه. البته ممکن است عرق اوضح باشد عدم جزئیتش نسبت به بدن از نخامه اما این جور نیست که کسی بگوید نخامه هم جزء بدن است. بعید نیست که البته در ذهن شریف این بزرگان این بوده.

نتیجه: (18:36)

علی ای حال ما برای این تعلیقه‌ای که این بزرگان فرمودند و احتیاط واجب کردند در مورد عرق، وجه دیگری غیر از این وجوه ثلاثه‌ای که گفتیم نمی‌شناسیم. این وجوه ثلاثه هم وجوهی است که تراشیدیم برای این تعلیقه و الا در کلمات این بزرگان ندیدیم که این‌ها را فرموده باشند.

این یک تعلیقه که در کلمات این چند بزرگ بود.

تعلیقہ دوم: (19:06)

تعلیقہ دومی کہ این جا هست نسبت به آن وَسَخ است کہ مرحوم ماتن فرمود: «و الوسخ الکائن علی بدنہ» و در این جا ہم دو تعلیقہ زدہ شدہ بر این وسخ.

حاشیہ اول: خروج وسخِ غیر متعارف از حکم رطوبات متصلہ به بدن کافر مسلمان شدہ (19:27)

یکی تعلیقہ مرحوم آقای آسید صدر الدین صدر قدس سرہ هست. ہمین قبوری کہ بالای سر حضرت معصومہ علیہا السلام هست، یکی مرحوم آقای سید صدرالدین صدر است کہ از مراجع ثلاث بعد از آقای مرحوم شیخ عبدالکریم حائری است و اینہا خیلی حق بہ گردن حوزہ دارند در استمرار حوزہ و بعد آن اخلاصی کہ بہ خرج دادند بعد از آمدن مرحوم آیت اللہ بروجردی با این کہ مرجعہای ثلاث بودند اما ہمہ کرنش کردند و عظمت دادند بہ آیت اللہ بروجردی رضوان اللہ علیہ برای خاطر این کہ اسلام عظمت پیدا بکند. از این جهت ادائاً لبعض حقوقشان نامشان در محافل بحث و درس کمتر گفتہ می شود. ایشان این طور تعلیقہ زدند.

«الاحوط اختصاصہ بالمتعارف منہ»

فرمودہ احوط این است کہ این پاک بودن، اختصاص دارد بہ وسخِ متعارف. اما اگر کسی آن قدر چرک است کہ ہمین طور چرک روی بدن او پینہ بستہ، بعضیہا آدمہا را می بینید کہ گویا سالیان متمادی است کہ اصلاً بدنشان را نشستند و ہمین طور مثل سلہ و پینہ، چرک روی دست و پایشان و بدنشان دیدہ می شود. ایشان می فرماید کہ رطوبات متصلہ را قبول داریم پاک است اما در مورد وسخ، المتعارف منہ را یعنی آن کہ معمولاً آدمہا دارند، می گوئیم پاک است اما اگر وسخِ غیر متعارف باشد، احتیاط واجب این است کہ اجتناب از آن بشود.

سؤال: این کہ در طول سالیان سال این پینہ چسبیدہ بہ بدنش، عرفاً جزء بدنش است.

جواب: جزء بدنش کہ نیست بلکہ علی بدنش هست.

حالا این را گفتیم ولی اصلاً گفتیم کہ بہ وسخ بگویند رطوبت، محل تامل بود ولی حالا ایشان فرمودہ این را.

دلیل این خروج: (21:44)

دلیل خروج ایشان چہ می تواند باشد؟

خب قہراً از آن ادلہای کہ گفتیم دو تایش در این جا جریان دارد. دیگر آن عرق جنب از

حرام این جا نمی‌آید.

دلیل اول: (21:55)

پس یا به خاطر همان مسأله اول است که نادر است یک کسی بیاید مسلمان بشود و چنین کثافتی روی بدنش باشد. حالا اگر یکی یا دو تا هم بوده و به آن‌ها هم گفته باشند، این لازم نیست در تاریخ بماند. پس نمی‌توانیم بگوییم از این که لم یصل الینا، نگفتند. چون این، غلبه ندارد. و این درست است. این واقعاً غلبه ندارد. معمولاً افرادی که می‌آیند، خبر هر کسی معمولاً روی بدنش یک چرک متعارفی هست حتی اگر حمام رفته باشد. حمام که می‌روید این طور نیست که چرک دیگر وجود نداشته باشد مگر آن جا را حسابی کیسه کشیده باشد و خودش را تمیز کرده.

دلیل دوم: (22:44)

و هم چنین آن مطلب دوم که بالاخره چرکی که روی بدن چسبیده، این را کسی نمی‌گوید که جزء آدم است. این، جزء کسی نیست. پس اگر دلیل مان این بود که چون این‌ها جزء کافر هستند پاک هستند، بنابراین این دلیل شامل وسخ غیر متعارف نمی‌شود.

نتیجه: (23:00)

بنابراین، این تعلیقه بد نیست در این مورد که بگوئیم غیر متعارف را نمی‌شود احراز کرد که پاک شده.

سؤال: متعارف عرب جاهلی؟

جواب: بله متعارف آن زمان.

حاشیه دوم: (23:16)

حاشیه دوم برای مرحوم سید مهدی شیرازی رضوان الله علیه است که از علمای کربلا بودند. ایشان فرمودند: «الغیر المرئی». ایشان کار را از مرحوم صدر مشکل‌تر کرده. مرحوم صدر مرئی‌ای را هم که متعارف باشد، می‌گوید پاک است و اسلام مطهر آن است ولی ایشان می‌گوید آن چرک‌های غیر مرئی یعنی آن که اگر کیسه بکشی آن وقت در می‌آید و الا چرک نمی‌بینی، با اسلام پاک می‌شود اما چرک مرئی ولو متعارف هم باشد، با اسلام پاک نمی‌شود. به واسطه اسلام این پاک نمی‌شود.

اشکال حاشیه دوم: (24:14)

ظاهر مطلب این است که این قیدی که ایشان زدند که غیرمرئی باید باشد، لزومی نداشته باشد چون همان که متعارف است به همان ادله‌ای که گفته شد، لم يعرف فی الادله و فی السیره و امثال این که گفته شود اجتناب از آن بکنید و بگویند آن‌ها را باید ازاله بکنید. بله آن که غیر متعارف باشد، ما احراز نکردیم به این که به واسطه اسلام پاک می‌شود.

خب این دو تعلیقی بود که این بزرگان راجع به این فرع داشتند.

بررسی صورت چهارم و پنجم و ششم: (25:14)

صورت چهارم و پنجم و ششم همان سه صورت قبل است اما در صورتی که ملاقات با نجاسات خارجیّه کرده باشد. مثلاً خود بدن کافر که صورت اول بود، ملاقات کرده با دم، با بول، با میته، با خوک و حالا مسلمان شده و یا صورت دوم که اجزاء ما لا تحله الحیاتش بود به یک تعبیر، مثلاً مو و ناخن و دندان ملاقات کرده با دم و صورت سوم هم که همین رطوبات متصله بود که حالا ملاقات کرده با دم.

حالا این امور ثلاثه‌ای که در حال کفر با یک نجاست خارجیّه‌ای ملاقات کرده است، حکمش چیست؟ آیا اسلام مطهّر آن‌ها هست یا مطهّر آن‌ها نیست؟

صور قابل تصویر: (26:30)

خب قهراً این جا سه صورت قابل تصویر است.

صورت اول: (26:39)

یک صورت این است که ملاقات کرده با این‌ها و الان هم آن نجاست خارجیّه با شرائط سرایت وجود دارد. مثل این که دستش بریده بود و خون تازه دارد و این خون هم خشک نشده و حالا اسلام آورد. خب الان روی پوست بدنش خون منجّس وجود دارد یعنی خونی که نجس است و رطوبتی که شرط سرایت است، وجود دارد.

خب این جا لا اشکال در این که آن گله‌ای از بدنش، نجس است و اسلام موجب طهارتش نمی‌شود. چرا؟ چون بعد از اسلام، این خون مشمول ادله‌ای است که می‌گوید این خون منجّس است. پس اخذاً به آن ادله‌ای که می‌گوید این خون منجّس بدن است، می‌گوییم این بدن نجس است. بله اسلام موجب این می‌شود که آن پوست از نجاست ذاتیه عینیّه مستخلص بشود اما الان به این نجاست عرضیه که از ناحیه ملاقات با خون هست، منتجس هست و دلیل بر طهارتش نداریم.

صورت دوم: (28:11)

صورت دوم این است که ازاله‌ی آن عین شده و الان اثری از آن نجاست خارجیّه وجود ندارد. خونی بوده و خشک شده و افتاده و از بین رفته. بولی بوده که خشک شده و یا حمام رفته و در آب کر رفته که البته آن آب کر و آن حمام او را تطهیر نمی‌کرد چون بدنش عین نجس بود ولی این آب کر آن نجاست خارجیّه را ازاله کرده.

صورت سوم: (28:28)

صورت سوم این است که ازاله نشده اما شرط سرایت وجود ندارد. مثلاً در زمان کفرش، خون آمده یا بدنش با خون ملاقات کرده و نفس خون هم روی بدنش الان موجود است اما دیگر همان زمان کفر خشک شده و بعد وقتی که اسلام آورد، این خون عینش بود اما شرط سرایتش وجود نداشت.

حالا این صورت دوم و سوم حکمش چیست؟

قدر مسلمی که حالا ادله و بحث‌های آقایان هست همان صورت دوم است که یعنی اصلاً اثری از نجاست خارجی نیست اما حرف‌هایی که در این جا می‌زنیم بعضی‌هایش، حکم صورت سوم را هم روشن می‌کند.

بررسی صورت دوم: (29:53)

اقوال:

اقوال در این مسأله چهار تا است. حالا شما موضوع مسأله را بیشتر همان صورت دوم فرض کنید چون خیلی نادر افراد متوجه صورت سوم شدند. قدر متیقن از کلمات همان صورت دوم است و این اقوال مصبش حتماً صورت دوم هست اما صورت سوم محل تردید است که بگیرد.

قول اول: (30:44)

قول اول این است که بله اسلام مطهر آن عضوی است که با نجاست خارجیّه ملاقات کرده و الان نجاست خارجی وجود ندارد. از قائلین به این قول یکی مرحوم صاحب جواهر رضوان الله علیه هست. یکی مرحوم ماتن هست بعد از این که ابتدائاً اشکال کرده ولی در نهایت تقویت فرموده. عبارت عروه این است:

«و اما النجاسة الخارجية التي زالت عينها ففی طهارته منها اشکال، و ان كان هو الاقوى» [4]

ابتدائاً اشکال می‌کند ولی بعداً تقویت می‌کنند که بله پاک می‌شود و بزرگانی مثل حضرت امام هم قدس سره تعلیقه نزدند و ایشان همه قائل به طهارت هستند و مطهریت اسلام نسبت به این نجاست.

بنابراین وقتی اسلام آورد، کأنّ می‌شود گفت نجاست ذاتیه و عرضیه‌ای اگر بوده، همه منتفی شد.

قول دوم: (32:07)

قول دوم عدم طهارت است جزماً که بله با اسلام فقط نجاست ذاتیه از بین می‌رود اما این بدن احتیاج به تطهیر با آب دارد چون این موضعی که با خون یا با بول ملاقات کرده با اسلام پاک نمی‌شود.

این قول را هم قواه الطبری در شرح نجاه العباد یعنی وسیلة المعاد فی شرح نجاه العباد. نجاه العباد رساله عملیه صاحب جواهر است که قبل از عروه آن مورد تحشیه بزرگان بوده. مرحوم شیخ اعظم، مرحوم میرزای شیرازی و بزرگان به آن حاشیه می‌زدند. و آن مثل عروه محل حواشی بزرگان بوده. این کتاب شروحی دارد و یکی از شروحش وسیلة المعاد است که کتاب بسیار خوبی است. ایشان در آن تقویت فرموده خلافاً لصاحب جواهر عدم طهارت را. مرحوم صاحب جواهر قائل به طهارت است ولی ایشان فرموده نه. و مرحوم محقق حکیم رضوان الله علیه در تعلیقه بر عروه و بزرگان دیگری قائل به عدم طهارت شدند.

قول سوم: (33:30)

قول سوم احتیاط وجوبی است بلا تفصیل. مثل مؤسس مرحوم شیخ عبدالکریم حائری، مرحوم آقای گلپایگانی، مرحوم آقای خویی رضوان الله علیهم اجمعین. این‌ها احتیاط واجب کردند.

عده‌ای هم گفتند که «فیه اشکال»، «فیه تأمل» و امثال ذلک که این‌ها ملحق به همین احتیاط وجوبی می‌شود.

قول چهارم: (34:00)

قول چهارمی که خلیج بالبال ولی بعداً دیدیم قائل دارد، تفصیل است بین این که اگر آن نجاست خارجیّه دارای اثر زائدی باشد، آن پاک نمی‌شود اما اگر اثر زائد نداشته باشد پاک می‌شود.

این را محقق خلخالی دام ظلّه در حاشیاء فقه الشیعه که تقریرات مرحوم محقق خویی است اختیار فرموده و ایشان آن جا می‌گوید ما بعد از درس خدمت استادم عرضه کردیم و ایشان رد نکرد و کأنّ قبول فرموده ولی آن چه که در رساله و در خود تقریرات مرحوم محقق خویی است آن است که گفتیم اما ایشان نقل می‌کند ما بعد از درس خدمت ایشان

رفتیم و این حرف را زدیم و اشکال کردیم و ایشان رد نکرد. از این ممکن است که ایشان مثلاً تصدیق گفته باشد. بنابراین مجموعاً در مقام چهار قول هست.

سؤال: ...

جواب: اثر زائد همان طور که قبلاً عرض کردیم مثلاً بول و دم. دم بعد از ازاله عین با یک بار آب قلیل پاک می‌شود ولی بول مرتان می‌خواهد. حالا اگر یک چیزی قبلاً به دم متنجس شده و بعداً با بول ملاقات کرد، آیا این جا همان یک بار را باید بشوریم یا دو بار را باید بشوریم. این جا عده‌ای می‌فرمایند که این جا دو بار باید بشوریم چون بول اثر زائد دارد اما اگر همین چیزی که با دم نجس شده، به بدن میته‌ای مرطوباً ملاقات کرد که میته مطهرش همان یک بار است، پس بنابراین این جا لازم نیست دو بار بشوریم. این جا دیگر اثر زائد ندارد، بنابراین با همان یک بار پاک می‌شود و لازم نیست دو بار بشوریم. یک بار به خاطر دم و یک بار به خاطر میته. اما اگر بول باشد، اثر زائد دارد. یا اگر یک جایی تعصیر می‌خواهد که تعصیر یک اثر زائدی است.

حالا این تفصیل درست می‌شود بشود یا نه ان شاء الله در موقع خودش صحبتش را می‌کنیم.

این‌ها اقوال در مسأله است و ان شاء الله ادله این‌ها را فردا متعرض می‌شویم.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.

[1]. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج 1، ص: 401

[2]. العروة الوثقی (المحشی)، ج 1، ص: 271

[3]. منهاج المؤمنین، ج 1، ص: 51

[4]. العروة الوثقی (المحشی)، ج 1، ص: 271 - 272